

نقش ابتکارات منطقه‌ای در گذار از نظام تک‌قطبی به نظام چندقطبی (مطالعه موردی طرح اوراسیای بزرگ‌تر)

سید امیر نیاکویی^۱

عسگر صفری^۲

ساختار نظام بین‌الملل کنونی نتیجه فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و نظم دو قطبی است. مهم‌ترین ویژگی این نظام توزیع نابرابر قدرت است. این ساختار که از آن به عنوان نظم تک قطبی یاد می‌شود، باعث افزایش رقابت میان بازیگران اصلی نظام بین‌الملل برای پر کردن شکاف قدرت شده است. به عقیده برخی‌ها این کشمکش‌ها می‌توانند، زمینه انتقال نظام بین‌الملل به یک نظم چند قطبی را فراهم کنند. از جمله استدلال‌ها در این زمینه ضعف ایالات متحده آمریکا، ظهور قدرت‌های جدید و شکل‌گیری قطب‌های جدید در قالب طرح‌های منطقه‌ای است. جدیدترین نمونه برای تحقق چنین بلوکی از قدرت‌های غیر غربی طرح اوراسیای بزرگ‌تر است که بعد از بحران اوکراین از سوی روسیه پیگیری می‌شود. ایده "اوراسیای بزرگ" به فضایی اشاره دارد که از لیسبون تا شانگهای امتداد می‌یابد. در عین حال، آن یک نوآوری ژئوپلیتیک، شعار سیاسی، آرزوی اقتصادی و ساختار ایدئولوژیک است. مهم‌تر از همه این که به دنبال ایجاد یک نظم جدید و پسا آمریکایی است که در آن روسیه نقش حیاتی داشته باشد. با توجه به این موضوع، سوال اصلی مقاله عبارت است، طرح‌های منطقه‌ای از جمله طرح اوراسیای بزرگ‌تر چه نقش و کارکردی می‌توانند در گذار نظام بین‌الملل کنونی به یک نظم چند قطبی داشته باشند؟ به عقیده نویسندگان با توجه به ویژگی عدم توازن قدرت در نظام بین‌المللی و تلاش دایمی بازیگران برای جبران این امر، طرح‌های منطقه‌ای ابزاری ابتکاری در جهت تمرکز زدایی از قدرت در نظام بین‌الملل بوده و دوکارکرد عمده دارند؛ اولاً از رویارویی مستقیم بازیگران اصلی نظام بین‌الملل جلوگیری می‌کنند (همکاری روسیه و چین در قالب این طرح برای عدم رویارویی مستقیم با آمریکا) و در وهله دوم از طریق ارائه قواعد جایگزین به شکل‌گیری یک نظم چند قطبی کمک می‌کنند (تلاش روسیه برای تغییر هنجارهای نظم لیبرالی). به دلیل پیچیدگی‌های حاکم بر روابط بازیگران در چنین مجموعه‌هایی سرعت این انتقال پایین خواهد بود، اما در بلندمدت در صورت تحقق می‌توانند نقش اساسی در ایجاد یک نظم چندقطبی کامل داشته باشند. روش تحقیق در این مقاله توصیفی-تحلیلی است.

واژگان کلیدی: نظام بین‌الملل، قطبیت، طرح اوراسیای بزرگ‌تر و توازن قوا.

^۱ نویسنده مسئول، دانشیار گروه علوم سیاسی دانشگاه گیلان، رشت، ایران. Email: niakoe@gmail.com

^۲ دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان، رشت، ایران. Email: asgar.safari2017@gmail.com

- این مقاله علمی _ پژوهشی می باشد. تاریخ دریافت ۱۷/۱۰/۹۸ و تاریخ پذیرش ۳/۲/۹۹

مقدمه

نزدیک به سه دهه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی هنوز هم مهم‌ترین ویژگی نظام بین‌الملل توزیع نابرابر قدرت در میان بازیگران آن است. با این حال شاهد شکل‌گیری روندهای جدیدی در داخل نظام بین‌الملل هستیم که نشان می‌دهند، تمایل زیادی از سوی برخی کشورها وجود دارد که این نابرابری قدرت را جبران کنند. یکی از این روندهای جدید، شکل‌گیری قطب‌بندی‌های منطقه‌ای است. این قطب‌های منطقه‌ای که معمولاً متشکل از یک یا دو قدرت بزرگ و کشورهای قدرتمند منطقه‌ای هستند در سال‌های اخیر نقش قابل توجهی را در متوازن‌سازی قدرت بین بازیگران ایفا کرده‌اند. نقطه شروع این قطب‌ها، معمولاً یک سازمان یا یک طرح منطقه‌ای است که از طریق نزدیک کردن دیدگاه اعضا به شکل‌گیری بلوک جدیدی از قدرت منجر می‌شود. بریکس^۱، آ.سه.آن^۲، سازمان همکاری شانگهای^۳ برخی از نمونه‌های این قطب‌های منطقه‌ای هستند که سهم به‌سزایی در متعادل کردن قدرت در میان بازیگران منطقه‌ای و بین‌المللی داشته‌اند.

یکی از جدیدترین این طرح‌ها برای ایجاد یک بلوک قدرت منطقه‌ای، طرح روسیه برای منطقه اوراسیا است که در قالب طرح اوراسیای بزرگتر^۴ معرفی شده است. هدف این طرح افزایش همکاری میان روسیه و چین و همچنین ارتباط با مناطق دیگر مانند آسیا-پاسفیک و خاورمیانه در جهت ارائه شکل جدیدی از توزیع قدرت است. "از دید طرفداران آن، اوراسیای بزرگتر روح زمانه قرن ۲۱ است و نشان دهنده احساس قوی از سنت و یک تصویری از مدرنیته است" (Lo, 2019: 4). در برخی جنبه‌ها طرح اوراسیای بزرگتر تلاش دارد، نسخه اصلاح شده و یا گسترش یافته اتحادیه اقتصادی اوراسیا باشد. ولادیمیر پوتین این موضوع را در سال ۲۰۱۶ و در قالب سخنرانی خود در انجمن اقتصادی بین‌المللی در سنت پترزبورگ مطرح کرد. وی در این سخنرانی عنوان داشت، «شرکای ما و ما فکر می‌کنیم، اتحادیه اقتصادی اوراسیا می‌تواند یکی از مراکز مناطق ادغامی در حال ظهور باشد. اکنون ما چشم‌انداز گسترده‌تری را برای مشارکت هرچه بیشتر اوراسیایی در قالب همکاری اتحادیه اقتصادی اوراسیا و

^۱. BRICS

^۲. Association of Southeast Asian Nations

^۳. Shanghai Cooperation Organisation

^۴. The Greater Eurasia Project

کشورهایی که با آنها رابطه نزدیکی داریم- مانند چین، هند و ایران و پاکستان و همچنین کشورهای مشترک المنافع، پیشنهاد می‌کنیم» (en.kremlin.ru, 2016).

طرح اوراسیای بزرگتر حتی گاهی به عنوان مترادفی برای چرخش روسیه به سمت شرق به کار برده می‌شود. چراکه هدف هر دو ابتکار دور کردن سیاست خارجی روسیه از گرایش‌های سنتی غرب‌محور خود و نزدیک کردن هرچه بیشتر آن با آسیا است. جالب اینکه هر دو این ابتکارات، برتری نظم جهانی لیبرال را به چالش می‌کشند. بنابراین از یک دید کلی، طرح اوراسیای بزرگتر یک طرح منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و در عین حال جهانی است. ابعاد منطقه‌ای این طرح به این دلیل مهم است که ابزاری برای تقویت منافع و اهداف و نفوذ روسیه در سراسر قلمرو اتحاد جماهیر شوروی محسوب خواهد شد. طرح اوراسیای بزرگتر دارای ابعاد فرامنطقه‌ای است، یعنی درصدد حرکت به فراسوی مرزهای موجود و رسیدن به مناطقی همچون، آسیا- پاسفیک- غرب و جنوب آسیا و اروپا است. و سرانجام اوراسیای بزرگتر یک ایده جهانی است به این دلیل که تلاش دارد، طرح جدیدی را برای نظم جهانی و کنشگری بیشتر روسیه ارائه دهد.

با توجه به این مقدمه، مقاله حاضر در تلاش برای پاسخ دادن به این سوال است که ابتکارات منطقه‌ای از جمله طرح اوراسیای بزرگتر چه نقش و کارکردی می‌توانند در گذار نظام بین‌الملل کنونی به یک نظم چندقطبی داشته باشند؟ برای پاسخ به این سوال مقاله تلاش دارد، ابتدا مفهوم قطبیت در نظام بین‌المللی کنونی را مشخص کند. چرا که عقیده دارد از طریق این مفهوم بهتر می‌توان توزیع نابرابر قدرت را توضیح داد. در وهله دوم، مقاله تلاش دارد رویکرد وضعیت روسیه در نظام بین‌المللی و رویکرد آن به نظم موجود را بررسی کند چرا که عقیده دارد بسیاری از ابتکاراتی که از سوی روسیه اتخاذ می‌شود، ریشه در نارضایتی مسکو از نظم موجود دارد و طرح اوراسیای بزرگتر نیز از این نیاز سرچشمه می‌گیرد و در نهایت مقاله تلاش دارد، ابتکار صورت گرفته از سوی روسیه و تاثیر آن بر تغییر نظم بین‌المللی را مشخص کند.

چارچوب نظری

مفهوم قطبیت^۱ در نظام بین‌الملل یک مفهوم نظری بوده و به معنای توزیع قدرت در نظام بین‌الملل و نشان دهنده ماهیت آن در دوره‌ای خاص است. بسته به نوع و میزان توزیع قدرت، نظام بین‌المللی می‌تواند، تک قطبی، دو قطبی، سه قطبی و یا چند قطبی باشد. علاوه بر توزیع قدرت، کنشگری و میزان نفوذ بازیگران نظام بین‌المللی نیز در نوع شکل‌یابی آن موثر است. این مفهوم به طور گسترده در بین محققان روابط بین‌الملل مورد بحث قرار گرفته است، با این حال اندیشمندان مکتب واقع‌گرایی ادبیات فراوانی را درباره قطبیت تولید کرده‌اند. برای مثال، هانس مورگنتائو^۲ از جمله اولین افرادی بود که مفهوم قطبیت و کارکردهای آن را مطرح کرد. مورگنتائو با مطالعه سیستم بین‌المللی در آغاز جنگ سرد به این نتیجه رسید که دو قطبی بودن یکی از ویژگی‌های اساسی نظام بین‌المللی در این دوره است.

بعد از مورگنتائو، کنت والتز^۳ مفهوم قطبیت در نظام بین‌المللی را در سطح ساختاری مورد بررسی قرار داد. والتز با مطرح کردن سه سطح تحلیل فردی، ملی و ساختاری بر این نکته تاکید می‌کرد که تغییر در ساختار نظام بسیار مهم‌تر از تغییر در دو سطح دیگر است. از دید والتز تغییر در ساختار سیستم بین‌المللی متمایز از تغییرات در سطح واحد است. بنابراین تغییر در قطبیت بر چگونگی ملاحظات دولت‌ها در زمینه تامین امنیت خودشان تاثیر می‌گذارد" (Waltz, 2000: 5-6). با توجه به این ویژگی خود والتز عقیده داشت که نظام دو قطبی از ثبات بیش‌تری برخوردار است.

دیگر اندیشمند واقع‌گرایی که به بحث شکل‌گیری مفهوم قطبیت در نظام بین‌المللی کمک کرد جان مرشایمر است^۴. مرشایمر در کتاب "تراژدی قدرت‌های بزرگ"^۵ به بحث قطبیت در نظام بین‌الملل اشاره کرده و عنوان می‌کند که واقع‌گرایی تهاجمی، بحث قطبیت و همچنین توازن قدرت در میان قدرت‌های بزرگ را مدنظر دارد. وی با این ایده موافق است که نظام دو قطبی باثبات‌تر از نظام چند قطبی است با این حال با مطرح کردن این ادعا که

^۱. Polarity

^۲. Hans Morgenthau

^۳. Kenneth Waltz

^۴. John Mearsheimer

^۵. The Tragedy of the Great Powers

تمایز زیادی بین نظام‌های چندقطبی با و یا بدون هژمون بالقوه وجود دارد، فراسوی نظریات واقع‌گرایی تدافعی قدم می‌گذارد. زیرا عقیده دارد، فهم این تمایز بین نظام‌های چند قطبی متوازن و غیرمتوازن برای درک بهتر تاریخ جنگ بین قدرت‌های بزرگ ضروری است (Mearshimer, 2001:336).

نظام چند قطبی متوازن زمانی است که در نظام بین‌المللی سه قدرت بزرگ یا بیشتر از آن وجود دارد و هر کدام از قدرت‌ها تقریباً از قدرت و توانایی‌های یکسانی برخوردارند. در این شرایط، هیچ یک از قدرت‌های بزرگ از توان غلبه بر سایر قدرت‌ها و یا به دست آوردن هژمونی منطقه‌ای برخوردار نیست و بازیگران بیشتر بر افزایش امنیت تاکید دارند تا افزایش قدرت. در این شرایط، همکاری میان قدرت‌های بزرگ امکان‌پذیر است. در مقابل در نظام چندقطبی نامتوازن یکی از قدرت‌های بزرگ از منابع و توان بیشتری برای غلبه و هژمونی برخوردار است؛ بنابراین زمینه برای شکل‌گیری اختلاف مستعدتر است. از دید مرشایمر، نظام چندقطبی نامتوازن نشان‌دهنده توزیع خطرناک قدرت است زیرا این احتمال وجود دارد که هژمون بالقوه وارد جنگ با سایر قدرت‌های حاضر در نظام بین‌المللی شود. این جنگ ممکن است، طولانی و پرهزینه باشد. اما نظام چندقطبی متوازن در حد وسط نظام دو قطبی و چندقطبی نامتوازن قرار دارد. در نظام چندقطبی متوازن احتمال جنگ میان قدرت‌های بزرگ بیشتر از نظام دو قطبی است. اما قطعاً احتمال وقوع جنگ در آن بسیار کمتر از نظام چندقطبی نامتوازن است.

قطبیت در نظام بین‌المللی معاصر، اندیشمندان مکاتب مختلف بر سر این موضوع توافق دارند که فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به دوره طولانی مدتی که در آن دو ابرقدرت شرق و غرب به نوسان‌های بزرگ سیاسی و اقتصادی جهان سرو سامان می‌دادند، پایان داد و جهان با یک وضعیت جدید روبه‌رو شد. این وضعیت جدید، نظم تک‌قطبی نامیده شد. ظهور نظم تک‌قطبی پس از جنگ سرد موقعیت ایالات متحده آمریکا نسبت به سایر دولت‌ها را تغییر داد. اولین ویژگی تغییر نظام بین‌الملل از نظم دو قطبی به تک‌قطبی این بود که این وضعیت مزیت‌های قدرت بیشتری برای دولت حاکم (آمریکا) داشت (Ikenberry, 2005:143). به عقیده چارلز کراتاهامر^۱، برجسته‌ترین ویژگی جهان پس از جنگ سرد تک قطبی بودن آن بود (Krauthammer, 1990).

^۱. Charles Krauthammer

با این حال بعد از گذشت تقریباً یک دهه از دوران تک قطبی و سلطه آمریکا در نظام بین‌الملل، بحث دوام این نظم از طریق چند عامل به چالش کشیده شد که اولین مورد آن حادثه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ بود. این رخداد، تأثیرات ساختاری عمیقی بر نظم بین‌المللی بر جای نهاد. این تأثیرات به حدی بود که افرادی مانند استیو اسمیت^۱، استدلال کردند که مهم‌ترین پیامد این تحولات این بود که به دوره‌ای در روابط بین‌الملل که دوران تک قطبی نامیده می‌شد، پایان داد و آن را با یک نظم نه چند قطبی حداقل چندجانبه جایگزین کرد (Smith, 2002:171). دومین عاملی که بر میزان اعتبار قدرت ایالات متحده آمریکا به ویژه در حوزه اقتصادی اثر گذاشت، بحران مالی سال‌های ۲۰۰۷ تا ۲۰۰۸ بود. این بحران نیز به لحاظ ساختاری تأثیرات قابل توجهی در موقعیت ایالات متحده آمریکا در یک نظم تک قطبی ایجاد کرد. اثرات این بحران هنوز هم دامن‌گیر جهان نئولیبرالی است و باعث شده بسیاری از بنیان‌گذاران چنین نظامی بر بی‌ثباتی داخلی و آسیب‌پذیری‌های آن تمرکز کنند (Subacchi, 2010:265).

سومین عاملی که پایداری وضعیت تک‌قطبی را به چالش کشید، افزایش سرعت جهانی شدن بود. در واقع جهانی‌شدن در عین کمک به نظم لیبرالی برای گسترش اصول و ارزش‌های خود و همچنین تقویت نهادهای لیبرالی، تضعیف این نظم را نیز موجب شده است. به وجود آمدن بازیگران جدید در اثر جهانی‌شدن از جمله قدرت‌های نوظهور و بازیگران غیردولتی، تضادهای فرهنگی ایجاد شده در اثر برخورد فرهنگی در فضای جهانی، چالش‌های ایجاد شده از سوی نظم اقتصادی لیبرالی و غیره از جمله عوامل تأثیرگذار در این زمینه بوده‌اند (Cerny and Prichard, 2017:4) اثرگذاری چنین تحولاتی منجر به شکل‌گیری این تفکر شده است که نظام بین‌المللی شاهد یک نظم چند قطبی باشد. با این حال به نظر می‌رسد، وضعیت کنونی را باید بیشتر مطابق با نظم چند قطبی نامتوازن مرشایمر دانست.

همانگونه که مرشایمر اشاره می‌کند در یک سیستم چند قطبی نامتوازن یکی از قدرت‌ها منابع قدرت زیادی دارد که این امر زمینه برتری و موفقیت آن را فراهم می‌کند. در واقع به‌رغم چالش‌های ایجاد شده نسبت به موقعیت ایالات متحده آمریکا در دوران بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی از یک طرف و رشد و گسترش توان سایر دولت‌ها از طرف دیگر با تسامح می‌توان

^۱. Steve Smith

به این جمع‌بندی رسید که ایالات متحده آمریکا فعلا از وضعیت بهتری در ساختار نظام بین‌الملل برخوردار است و با توجه به قدرت نظامی، اقتصادی و سیاسی خود تلاش دارد در ترسیم چشم‌انداز آتی نظام بین‌الملل نیز نقش قابل توجهی را ایفا کند. در همین زمینه برخی از اندیشمندان معتقد هستند که "توزیع توانایی‌ها در میان دولت‌ها به آن اندازه و سرعتی که غالبا تصور می‌شود، تغییر نخواهد کرد" (Brooks and Wohlforth, 2016:15).

با این حال به نظر می‌رسد در آینده‌ای نه چندان دور از عمق شکاف میان قدرت‌های بزرگ کاسته شود و در نتیجه یک نظام بین‌الملل چند قطبی را شاهد باشیم. تلاش دولت‌های نوظهور برای به چالش کشیدن برتری هژمونی آمریکا و شکل دادن به قطب‌های منطقه‌ای اقتصادی، نظامی و سیاسی جدید در مناطق مختلف جهان از جمله این نشانه‌ها می‌باشد. این قطب‌ها که معمولا متشکل از قدرت‌های بزرگ از جمله چین، روسیه و هند، ژاپن و سایر بازیگران قدرتمند منطقه‌ای هستند، تاثیر به‌سزایی در متوازن ساختن روابط بین قدرت‌های بزرگ داشته‌اند. بریکس؛ اتحادیه اقتصادی اوراسیا، سازمان شانگهای و غیره از جمله این قطب‌ها به شمار می‌روند. امروزه این قطب‌ها گرایش زیادی به الگو سیاسی ایالات متحده آمریکا ندارند و به طور فعال در حال پیگیری سیاست‌هایی هستند که از حوزه‌های حل و فصل موضوعات منطقه‌ای به طور جدی از سوی قطب‌های مذکور ایجاد شده است. متحدان و شرکای قابل اعتماد سابق ایالات متحده آمریکا در آسیا، خاورمیانه و اوراسیا در حال حاضر خود را به عنوان بازیگران مستقل تلقی می‌کنند و روابط مستقلی را با کشورهای ایالات متحده را به عنوان تهدیدی برای صلح و امنیت در نظر می‌گیرند، برقرار کرده‌اند.

روسیه و نظام چند قطبی نامتوازن

اگرچه روسیه در اوایل دهه ۹۰ میلادی به دنبال ادغام در سیستم غربی بود، اما امروز رهبران این کشور نظم ایجاد شده توسط ایالات متحده را تهدیدی برای منافع اصلی مسکو در حوزه نفوذ خود می‌دانند. بنابراین کرملین بیشتر به دنبال کاستن از نقش آمریکا و ایجاد یک نظام بین‌المللی چندقطبی است. اگرچه به دلیل شکاف قدرت و همچنین هزینه‌های ناشی از ایجاد و رهبری نظم جدید، روسیه به تنهایی قادر به تغییر در نظم کنونی و جایگزینی آن نیست. چبانکووا^۱ در این مورد استدلال می‌کند، "علاوه بر وجود شکاف قدرت

^۱. Elena Chebankova

میان روسیه و غرب این کشور دارای یک ایدئولوژی منسجم نیست که بتواند آن را صادر کند. این درحالی است که مارکسیسم و کمونیسم در دوره اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت. حتی در صورت وجود چنین ایدئولوژی، روسیه از ابزارهای اقتصادی و نظامی کافی بر تداوم چنین صادرات ایدئولوژیک برخوردار نیست. از این رو، بازگشت به دنیای دوقطبی که در آن روسیه قادر باشد به عنوان نقطه مقابل غرب عمل کند، دیگر امری شدنی نیست" (Chebankova, 2017:9).

در چنین شرایطی، کرملین تلاش می‌کند به گروه طرفداران نظم چند قطبی ملحق شود. تا از این طریق زمینه‌های جایگزینی نظم کنونی را فراهم کند. ایده چند قطبی بودن نظام بین‌الملل به عنوان یک نظم جهانی ایده‌آل در آینده و به عنوان یک هدف سیاسی عملی از سوی روسیه ابتدا در زمان یوگنی پریماکوف^۱ شکل گرفت و با بهبود اوضاع اقتصادی روسیه در دوران ریاست جمهوری پوتین از منابع مادی و معنوی زیادی برخوردار شد. به همین دلیل بود که دکترین سیاست خارجی سال ۲۰۰۰ روسیه تاکید داشت، "روسیه باید به دنبال دستیابی به یک نظام چندقطبی بین‌المللی باشد که منعکس‌کننده تنوع دنیای مدرن و منافع گوناگون موجود در آن باشد" (Makarychev and Morozov, 2011: 355).

برای روسیه، پیشبرد ایده نظام چند قطبی به دلیل تمایل آن برای کنشگری فعال در عرصه‌های بین‌المللی ضرورت یافته است. با توجه به این مطلب، روسیه تلاش می‌کند از طریق سرعت بخشیدن به گذار از یک نظام چند قطبی نامتوازن به یک نظام چند قطبی متوازن جایگاه خود را در ترتیبات بین‌المللی ارتقاء بخشد. در این بین یکی از ابزارهای کرملین استفاده از ظرفیت‌های منطقه‌ای برای شکل دادن به قطب‌های جدید قدرت است و تلاش می‌کند این قطب‌های جدید قدرت عاری از نفوذ غرب باشد. به عنوان مثال، روسیه نسبت به مشارکت در نهادهای چندجانبه غربی مشکلات جدی دارد، اما در آسیا و اقیانوس آرام رویکرد امنیتی روسیه عموماً برای چندجانبه‌گرایی بنا شده است. در حالی که در گستره قاره اروپا، روسیه ایالات متحده و متحدان آن را به عنوان تهدیدی برای منافع خود می‌بیند، در آسیا، ایالات متحده به عنوان ضامن وضع موجود و به عنوان یک شریک احتمالی برای حفظ ثبات منطقه‌ای در مقابل چین تلقی می‌شود. با این وجود، کرملین سعی می‌کند به تدریج دستور کار چندجانبه‌گرایی خود را ایجاد کند به عنوان مثال روسیه تلاش دارد در

^۱. Yevgeny Primakov

نهادهایی مانند سازمان همکاری شانگهای، گروه بریکس^۱ و سازمان پیمان امنیت جمعی^۲ نقش رهبری و تعیین‌کننده را بر عهده داشته باشد. شکل دادن به قطب‌های قدرت منطقه‌ای از طریق ابتکارات اقتصادی و نظامی از دیگر ابزارهای روسیه برای نقش‌آفرینی در نظام چندقطبی نامتوازن است.

طرح اوراسیای بزرگتر و نظام چند قطبی

ایده شکل‌گیری چنین طرحی به سال ۲۰۱۵ باز می‌گردد. در این سال، گروهی از کارشناسان سیاست خارجی روسیه از جمله سرگی کاراگانف^۳ و تیموفی بورداچف^۴ گزارشی را منتشر کرده و در آن استدلال کردند که سال ۲۰۱۵ سال تولد "لحظه اوراسیای مرکزی"^۵ است. آنها عقیده داشتند که این لحظه ترکیبی از شرایط منحصر به فرد سیاسی-اقتصادی بین‌المللی است که زمینه را برای افزایش همکاری و توسعه مشترک در داخل کشورهای منطقه فراهم می‌کند. نیروهای اصلی هدایت‌کننده و انتقال اوراسیای مرکزی به یک منطقه همکاری و توسعه مشترک، اتحادیه اقتصادی اوراسیایی و طرح کمربند اقتصادی جاده ابریشم چین به شمار می‌روند (Valdai, 2015:8). برخلاف نگرانی سنتی روسیه در مورد افزایش قدرت چین این گزارش استدلال داشت که رشد چین نه تنها تهدیدی برای روسیه نیست، بلکه طرح اقتصادی جاده ابریشم چین و اتحادیه اقتصادی اوراسیا به لحاظ اقتصادی با یکدیگر سازگار هستند. عضویت کشورهای آسیای مرکزی در اتحادیه اقتصادی اوراسیا نه تنها می‌تواند برخی حمایت‌ها را برای بازارهای ملی آنها فراهم کند، بلکه عضویت در این نهاد فرصتی برای بهبود بخشیدن به ظرفیت مذاکره با چین است (Lewis, 2018:4).

در واقع، اوراسیای بزرگتر یک فضای مشترک بین اروپا، کشورهای عضو اتحادیه اقتصادی اوراسیا، آسیا، روسیه و سایر کشورهای اروپایی است که می‌تواند نقش مرکزی را در ادغام و همگرایی آسیا و اروپا داشته باشد (Tsvyk, 2018:263-257). به عقیده کاراگانف، اوراسیای بزرگتر می‌تواند متشکل از کشورهای عضو سازمان همکاری شانگهای، اتحادیه اقتصادی

¹. BRICS

². Collective Security Treaty Organization

³. Sergey Karaganov

⁴. Timofei Bordachev

⁵. Central Eurasia moment

اوراسیا، آ.سه.آن، کشورهای متعهد به ادغام در جاده ابریشم، مانند ایران، ترکیه، مصر باشد. همچنین یک فضای اقتصادی جدید می‌تواند از طریق همکاری‌های اقتصادی منطقه‌ای بین چین، کشورهای آ.سه.آن، هند، ژاپن و کره جنوبی شکل بگیرد (Karaganov, 2016).

شکل ۱: حوزه جغرافیایی اوراسیای بزرگتر



Source: (Bezrukov, 2018: 289)

به اعتقاد مطرح کنندگان طرح اوراسیای بزرگتر مهم‌ترین ویژگی‌های این ایده عبارت هستند از:

۱. اوراسیای بزرگتر نوع جدیدی از اتحاد بین‌المللی که بر اساس نزدیکی روسیه، چین و سایر کشورهای همسایه شکل می‌گیرد و در تلاش برای ارتباط میان اتحادیه اقتصادی اوراسیا و کمربند اقتصادی جاده ابریشم است.
۲. سایر گروه‌ها و سازمان‌های غیر غربی به ویژه سازمان همکاری شانگهای، آ.سه.آن و بریکس نقش اصلی را در این فرایند بازی خواهند کرد.
۳. اوراسیای بزرگتر هنوز یک سازمان یا حتی یک گروه رسمی نیست، بلکه یک زمینه مشارکت است که مبتنی بر منافع مشترک کشورهای غیر غربی است.
۴. کشورهایی که در طرح اوراسیای بزرگتر وارد می‌شوند، منافع سیاسی و اقتصادی را دنبال خواهند کرد. منافع سیاسی مبتنی بر نگرانی در مورد یک جهان تک قطبی است که

در آن ایالات متحده آمریکا و متحدان آن نقش دیکتاتور را بازی می‌کنند و اغلب به منافع و حاکمیت سایر دولت‌ها احترام نمی‌گذارند.

۵. منافع اقتصادی نیز می‌تواند مبتنی بر مشارکت‌های گسترده باشد. این منافع عبارت هستند از ارتباط بین اتحادیه اقتصادی اوراسیا و کمربند اقتصادی جاده ابریشم و تقویت عناصر اقتصادی سازمان همکاری شانگهای با وارد شدن هند، پاکستان و ایران. ایجاد منطقه آزاد اقتصادی در آینده نیز امکان‌پذیر است.

۶. اوراسیای بزرگتر یک مشارکت باز خواهد بود به گونه‌ای که همه کشورهای از جمله کشورهای اروپایی می‌توانند وارد آن شوند. کشورهای اروپایی و اتحادیه اروپایی به عنوان یک سازمان، زمانی مورد استقبال بیشتر قرار خواهند گرفت که مایل به پذیرش و ارائه اصول کثرات‌گرایی باشند (Lukin, 2019: 10-11).

کاراگانف در چرایی و اهمیت شکل‌گیری اوراسیای بزرگتر می‌نویسد "طی چندین سال گذشته ما شاهد ظهور مراکز جغرافیایی-اقتصادی در اوراسیا بوده‌ایم که هدف آنها تداوم جنگ سرد بوده است. شکل‌گیری چنین مراکزی حول محور روسیه و چین صرفاً یک اتحاد تدافعی نبوده، بلکه یک مرکز جدیدی از توسعه است که هدف آن تبدیل شدن به یک جایگزین برای محور اروپا-آتلانتیک است. به همین دلیل است که برونو ماکا^۱ - وزیر خارجه پیشین پرتغال - به درستی در کتاب خود اشاره می‌کند که "در حالی که در چهل یا پنجاه سال پیش مرکز اصلی فعالیت‌های جغرافیایی-اقتصادی در آتلانتیک بود، امروزه در مرزهای ترکیه است و در ۱۰ الی ۱۱ سال آتی در مرزهای هند و چین خواهد بود. به طور طبیعی شکل‌گیری چنین مرکزی ممکن است از سوی سیاست‌های غلط بازیگران کلیدی به وقفه بیفتد و حتی ممکن است منجر به جنگ شود، اما چین و سایر کشورهای پیشرو و به ویژه روسیه، که بار دیگر بار مسئولیت اصلی تامین امنیت بین‌المللی در این منطقه را بر عهده گرفته است در تلاش خواهند بود تا از هرگونه رویکرد تغییر تاریخ مبتنی بر انتقام شدید جلوگیری کنند" (Karaganov, 2018:89).

تحلیلگر روسی - تیموفی بورداجف^۲ - عقیده دارد که ایده اوراسیای بزرگتر در یکی از حساس‌ترین دوره‌های زمانی تاریخ معاصر روسیه شکل گرفته است. چرا که اولاً، پس از تقریباً

^۱. Bruno Macaes

^۲. Bordachev

۴۰۰ سال معمای مصنوعی میان شرق و غرب روسیه در حال نزدیک شدن به راهبرد سیاست خارجی منحصر به فرد خود است. تمایل به اوراسیای بزرگتر، حاکی از این راهبرد است. دوم، اجرای عملی این ابتکار با چالش‌های مفهومی و عملی روبه‌رو خواهد بود که روسیه باید از چشم‌انداز انتخاب عقلانی و تسریع همکاری‌ها در اوراسیا با آنها روبه‌رو شود. با توجه به خصوصیت عینی موقعیت جغرافیایی روسیه و جمعیت‌شناسی آن به نظر می‌رسد که تنها چندجانبه‌گرایی و بهره‌مندی از ظرفیت نهادهای بین‌المللی راه حل سودمندی برای مسکو قلمداد می‌شود. سوما، روابط چین و روسیه طی دهه گذشته به شکل یک همکاری راهبردی واقعی و تا حدودی اتحاد دوجانبه درآمده است. هر دو قدرت دیدگاه‌های مشترکی در مورد هنجارها و ارزشهای اساسی دارند و موافق هستند که باید همکاری بین‌المللی را در سطح جهانی و منطقه‌ای هدایت کنند. سرانجام، چرخش روسیه به شرق یک پایه و دلیل محکم اقتصادی دارد. روسیه از لحاظ منابعی که برای بازار کشورهای آسیایی و همچنین توسعه مناطق شرقی لازم است، غنی می‌باشد. توسعه روسیه به شرق تنها از طریق ارتباط نزدیک با بازارهای منطقه‌ای تسهیل می‌شود. بنابراین بازکردن این بازارها و توسعه طرح‌های مشترک با کشورهای آسیایی باید اولویت سیاست خارجی روسیه باشد. (Bordachev, 2018:611).

به طور کلی طرح اوراسیای بزرگتر یک طرح در جریان است. با این وجود یک پدیده ژئوپلیتیک محسوب می‌شود که نشانگر وجود یک فضای مشترک بین اروپا، روسیه و آسیا می‌باشد. در این فضا، روسیه تلاش دارد از طریق شکل دادن به یک قطب جدید قدرت، روند گذار نظام چند قطبی نامتوازن کنونی را به یک نظام چند قطبی متوازن تسهیل کند. اما روسیه به دلیل فقدان ظرفیت‌های مادی و ایدئولوژیکی برای اثربخش کردن چنین سازوکاری به همکاری سایر قدرت‌های جهانی و منطقه‌ای از جمله چین نیاز دارد. چرا که روسیه و چین می‌توانند به عنوان مرکزی برای ادغام و همگرایی بین آسیای در حال رشد و اروپا که همچنان از ثروت و فناوری برخوردار است، ایفای نقش کنند. این شرایط به روسیه امکان می‌دهد نه تنها به عنوان پل ارتباطی آسیا و اروپا عمل کند، بلکه عنوان یک بازیگر جدید در حوزه آسیا-پاسفیک نیز نسبت به انتقال قدرت در نظام بین‌المللی امیدوار باشد. بنابراین طرح اوراسیای بزرگتر تبدیل به نقطه تلاقی اهداف منطقه‌ای و جهانی روسیه و چین می‌شود که به لحاظ ژئوپلیتیک نیز برای هر دو طرف حائز اهمیت است.

اوراسیای بزرگتر در تصویر ژئوپلیتیک روسیه

برای نخبگان دولتی روسیه، اوراسیای بزرگتر بسیار مهم‌تر از یک طرح افزایش ارتباطات، تجارت و سرمایه‌گذاری است. در واقع، تلاش برای به رسمیت شناخته شدن به عنوان یک قدرت بزرگ هم نتیجه و هم عامل هدایت‌کننده توسعه‌طلبی جغرافیایی روسیه بوده است. در نگاه رهبران این کشور، گسترش حوزه جغرافیایی روسیه بخش جدایی‌ناپذیری از ادعای این کشور برای به دست آوردن جایگاه ابرقدرتی است. چنین توسعه‌طلبی به نوبه خود نیاز به یک توجیه برای مشروع جلوه دادن توسعه‌طلبی سرزمینی دارد. شاید به این دلیل که آنها مجبور هستند به طور مکرر برای چنین شناسایی مبارزه کنند. رهبران روسیه نسبت به هرگونه ادعایی که روسیه جز قدرت‌های بزرگ جهان نیست بسیار حساس هستند (Gurganus and Rumer, 2019).

در واقع، بدون در نظر گرفتن درک روسیه از هویت بین‌المللی خود درک کامل از اهداف و نیات روسیه در پیاده‌سازی چنین طرحی امکان پذیر نیست. "این طرح نیز مانند اتحاد اقتصادی اوراسیا درک روسیه از خود به عنوان یک قدرت بزرگ را افزایش می‌دهد. همانند مفاهیمی مانند اروپای بزرگ‌تر و جهان روسی، اوراسیای بزرگتر یک پندار ژئوپلیتیک است که تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی روسیه را قادر می‌سازد، هویت بین‌المللی روسیه را تقویت کنند. با این حال این طرح جدید بیشتر نشان‌گر تمایل روسیه برای یک نظم چندقطبی است" (Kostem, 2019:3).

همانگونه که گراهام آلیسون^۱ استدلال می‌کند، "پایان جنگ سرد یک لحظه تک‌قطبی را ایجاد کرد و نه یک دوره تک‌قطبی. امروزه نظام بین‌المللی شاهد رشد درخشان چین است که نه تنها رقیبی برای ایالات متحده بوده، بلکه در آینده می‌تواند در بسیاری از زمینه‌ها از آن پیشی بگیرد. موضوع دیگر روسیه مدعی، غیرلیبرال و دارنده توان هسته‌ای است که مایل به استفاده از قدرت نظامی خود برای تغییر در مرزهای اروپا و همچنین ایجاد توازن قوا در منطقه خاورمیانه است. اگرچه روند آن آهسته‌تر است ولی قدرت‌های مذکور به دنبال کاهش سهم ایالات متحده آمریکا از قدرت جهانی هستند" (Allison, 2018).

روسیه در ابتدا تلاش داشت تا به عنوان رهبر فضای ایجاد شده پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به اروپا محلق شود و این راهبرد را از طریق ایده اروپای بزرگتر جست‌وجو

^۱. Graham T. Allison

می‌کرد. در مفهوم‌سازی مسکو "اروپای بزرگتر" از لیسبون شروع شده و تا ولادی وستوک^۱ ادامه داشت (Trenin, 2014: 11). در واقع، ایده اروپای بزرگتر که در سال‌های بعد از جنگ سرد در سیاست خارجی روسیه وجود داشت، بعداً از طریق طرح‌هایی مانند پیشنهاد یک پیمان امنیت اروپایی در سال ۲۰۰۸ احیا شد. هدف اصلی این طرح ایجاد و ارتقاء یک نظم امنیتی فراگیر اروپایی بود که در آن صدای روسیه نیز شنیده می‌شد. "علیرغم تحول در این پیشنهاد و این واقعیت که به هیچ‌ساز و کار منسجمی ختم نشد، این طرح به وضوح نشان‌دهنده تمایل روسیه به کنشگری در موضوعات امنیتی جهانی و تضعیف مرکزیت اتحاد آتلانتیکی بود" (Freire, 2016: 37).

با این حال با گذشت زمان، نارضایتی متقابل میان روسیه و غرب افزایش یافت که منجر به بی‌ثباتی در شرق اوکراین، انضمام شبه جزیره کریمه از سوی روسیه و تحریم اقتصادی مسکو از سوی کشورهای غربی شد. پس از تحولات اوکراین نیز "خصومت میان اتحادیه اروپا و روسیه به حدی گسترش یافت که به یک هنجار جدید تبدیل شد و روابط روسیه و همسایگان اروپایی آن به سمت یک "بیگانگی فزاینده"^۲ حرکت کرد. در عین حال، فقدان گفت‌وگو بین اتحادیه اروپا و روسیه و نیز عدم تمایل برای پیدا کردن راه حلی برای عادی‌سازی روابط میان طرفین، احتمال نزدیک شدن آنها را کاهش می‌داد" (Kuznetsova, 2017) بنابراین روسیه به سمت شرق تغییر جهت داد.

ذکر این نکته نیز حائز اهمیت است که "پس از بحران مالی ۲۰۰۸ و ۲۰۰۹ در اقتصاد جهانی، روسیه با هدف جذب سرمایه‌گذاری در سبیری و مناطق شرق دور خود و همچنین فراهم کردن بستری برای گسترش همکاری با چین و ورود به منطقه آسیا-پاسفیک چرخش به شرق را شروع کرده بود" (Kostem, 2019). با این وجود در دوره بعد از بحران اوکراین این رویکرد با عزم بیشتری دنبال شد. به عقیده گیلبرت روزمن^۳ روسیه با جدا شدن از غرب و ورود به آسیا سه هدف عمده را دنبال می‌کند؛ ۱. تمدنی، آشکار ساختن این موضوع که روسیه ارزش‌های جهانی غرب را رد کرده و بر اصالت تمدن متمایز خود که از طریق اوراسیاگرایی به منصفه ظهور می‌رسد، تاکید دارد. ۲. جغرافیایی، ایجاد یک چارچوب امنیتی

¹. Vladivostok

². Escalated alienation

³. Gilbert Rozman

چندجانبه، که در تقابل با سیستم اتحاد غرب محور است. ۳. اقتصادی، تبدیل شدن به بخش جدایی ناپذیری از اقتصاد پویای آسیا، توسعه مناطق شرق دور روسیه و نیز سیبری شرقی به عنوان یک مرکز تولید، انتقال زیرساخت‌های حمل و نقل خود برای ایده اوراسیاگرایی و همچنین تامین انرژی برای آسیا و نه اروپا (Rozman, 2018:13-14).

در این شرایط به نظر می‌رسد، طرح اوراسیای بزرگتر چیزی به غیر از تلاش برای شکل دادن به یک نظم جدید در نظام بین‌المللی نیست. این تمایل برای یک نظم جدید، نشأت گرفته از نارضایتی عمیق نسبت به نتایج جنگ سرد و ترتیبات بین‌المللی پس از آن است. لویس^۱ در این مورد عقیده دارد، "جهان تک قطبی در حال از دست دادن قوای محرکه خود است و در این شرایط ظهور یک جهان چند قطبی اولین قدم برای شکل دادن به یک نظم جهانی جدید است. به جای حمایت از حق حاکمیت وستفالیایی، قدرت‌های نوظهوری مانند روسیه به دنبال انتقال نظم جهانی به وضعیت قطب‌های کلان رقابتی هستند؛ شکلی از نظم چندقطبی که تاکید خاصی بر نقش قدرت‌های بزرگ به عنوان هژمون منطقه‌ای دارد" (Lewis, 2018:13). به همین دلیل برای برخی مفسران روسی اوراسیای بزرگتر بستری برای نظم جهانی جدید، عادلانه و باثبات است که جایگزین نوع قدیمی آن می‌شود. در این شرایط، جانبداری روسیه از طرح اوراسیای بزرگتر خیلی تعجب آور نیست چرا که هر چه ساختار و سازوکارهای غیرغربی بیشتری وجود داشته باشند، احتمال شکل‌گیری نظم جهانی پساآمریکایی افزایش خواهد یافت. طرح اوراسیای بزرگتر تنها یکی از اجزاء رویکرد چندبعدی به حکمرانی جهانی است.

اوراسیای بزرگتر در تصویر ژئوپلیتیک چین

اوراسیا همواره بخش مهمی از تصور ژئوپلیتیک و سازوکار عملی چین برای ارتباط با همسایگان خود و حتی مناطق فراسوی آن بوده است زیرا اوراسیا به لحاظ تاریخی به عنوان پل ارتباطی چین با مناطقی مانند اروپا و خاورمیانه بوده است. در دوره معاصر نیز چین از طریق ابتکارات منطقه‌ای در صدد افزایش نفوذ خود در این منطقه از جهان بوده است. بنابراین هرگونه طرح و ایده جدیدی که در راستا این هدف است از سوی چین مورد پذیرش

¹. David G. Lewis

قرار می‌گیرد. همانند روسیه، چین نیز امیدوار به شکل‌گیری یک نظم اوراسیای جدید است که عاری از نفوذ غرب و تاحدی یکپارچه باشد (Rolland, 2019:15). با وجود اینکه طرح اوراسیای بزرگتر به نوعی رقیب طرحی است که از سوی چین در سال ۲۰۱۳ و در قالب طرح یک کمربند یک راه ارائه شد، اما چین اولین کشوری بود که به طرح اوراسیای بزرگتر پاسخ داد.

به دنبال دیدار روسای جمهور چین و روسیه در ژوئن سال ۲۰۱۶ که منجر به امضای چندین قرارداد شد، دو کشور بیانیه مشترکی را در مورد طرح اوراسیای بزرگتر منتشر کردند. در آن بیانیه اعلام شد "روسیه و چین از شکل‌گیری یک مشارکت اوراسیایی جامع که مبتنی بر باز بودن، شفافیت و در نظر گرفتن منافع هریک از طرفین است، حمایت خواهند کرد. از جمله این منافع امکان همگرایی کشورهای عضو اتحادیه اقتصادی اوراسیا، سازمان همکاری شانگهای و آ.سه.آن است" (Li, 2018:96). در چرایی این که به چه دلیل پکن نگرش مثبتی به طرح پیشنهادی روسیه دارد، برخی عقیده دارند که به‌رغم اینکه چین به دنبال تغییر در شکل و محتوای روابط خود با همسایگان و فراهم کردن ابزارهایی برای افزایش همکاری‌های منطقه‌ای است، تحولات منطقه اوراسیا را با سعه صدر بیشتری دنبال می‌کند. برای مثال، هدف طرح جاده ابریشم، دسترسی چین به بازارهای جهانی و نشان دادن تمایل پکن برای فراهم کردن کالاهای عمومی در سطح بین‌المللی و آمادگی آن برای قبول مسئولیت‌های بین‌المللی است. با این وجود یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این طرح و سایر طرح‌های پکن در این منطقه انعطاف‌پذیری و فقدان مرزهای جغرافیایی مشخص است. نسخه جدید طرح جاده ابریشم چین با عنوان جاده ابریشم قطبی که شامل قطب شمال، مسیر دریایی شمال و همکاری با کشورهای آمریکای لاتین است، نشان‌دهنده انعطاف‌پذیری طرح‌های چین و جاه‌طلبی‌های این کشور در عرصه جهانی است (Kaczmarek, 2018:5). این انعطاف‌پذیری به پکن اجازه می‌دهد، ضمن استقبال از طرح‌های منطقه‌ای از فرصت‌های ایجاد شده از طریق آنها برای دست‌یافتن به اهداف بلندمدت و جهانی خود استفاده کند. برای پکن وارد شدن به اوراسیا و به ویژه آسیای مرکزی با هدف تقویت ادغام و همگرایی منطقه‌ای نه تنها یک موضوع مهم سیاست خارجی، بلکه دنباله‌ای از سیاست‌های داخلی آن برای اداره و مدیریت مناطق غربی چین است" (Cooley, 2019:117).

از سوی دیگر طرح اوراسیای بزرگتر از چند جهت تأمین‌کننده منافع پکن است. اولاً، روسیه و به طور عمده اتحادیه اقتصادی اوراسیا یکی از کریدورهای جاده ابریشم جدید چین به شمار می‌رود که ضمن ارائه کوتاهترین مسیر یک منطقه گمرکی متحد نیز محسوب می‌شود. ثانیاً، چین تلاش دارد از تبدیل شدن اتحادیه اقتصادی اوراسیا به یک مانع عمده برای حضور اقتصادی چین در مناطق پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی جلوگیری کند. ثالثاً، حداقل در حال حاضر چین قصد ندارد که مسئولیت رهبری منطقه اوراسیا را برعهده بگیرد و از این رو، حاضر به همکاری یا اشتراک مسولیت با سایر بازیگران منطقه‌ای به استثنای ایالات متحده آمریکا است که این خود زمینه آزادی عمل بیشتری را بر پکن به وجود می‌آورد (Kaczmarck and Rodkiewicz, 2019:6). کارشناسان چینی عقیده دارند، طرح اوراسیای بزرگتر می‌تواند وضعیت همکاری نامتقارن بین روسیه و چین را به وجود آورد و اجازه دهد که روسیه نقش رهبری را در ادغام منطقه اوراسیا بازی کند. اگرچه طرح اوراسیای بزرگتر از جهاتی شبیه به طرح جاده ابریشم است که در بلندمدت اجازه می‌دهد، روسیه وضعیتی همچون چین داشته باشد. با این وجود طرح اوراسیای بزرگتر به جای مشارکت صرف در طرح جاده ابریشم چین می‌تواند و باید نقش بیشتری را در همگرایی اوراسیا ایفا کند و شکاف موجود در ارتباط میان اتحادیه اوراسیا و اتحادیه اروپا را پوشش دهد (Wong, 2018).

البته، تقارن دیدگاه روسیه و چین نیز به تسهیل این امر کمک می‌کند. به عقیده اسکندر لوکین^۱، مهم‌ترین عواملی که روسیه و چین را به سمت یک دیدگاه مشترک در مورد همگرایی در منطقه اوراسیا و نیز تمایل برای شکل دادن به یک نظم جدید سوق می‌دهند عبارت هستند از ۱. تمایل عمومی به شکستن نظام تک‌قطبی ایالات متحده آمریکا و انتقال نظام بین‌الملل به یک الگوی چندقطبی. این تمایل با این استدلال توجیه می‌شود که در جهانی که ایالات متحده آمریکا و متحدان آن مسلط هستند، سایر بازیگران از جمله مسکو و پکن فرصت این را که منافع امنیتی و سیاسی خود را پیگیری کنند، ندارند. ۲. تمایل به حفظ منابع حقوق بین‌الملل، بر اساس اصل حاکمیت دولت‌ها که هسته اصلی آن سازمان ملل متحد و شورای امنیت است و همچنین نمایندگی جهان غیرغربی در شورای امنیت. ۳. جایگاه مشابه و نزدیک پکن و مسکو در اختلافات منطقه‌ای ۴. تمایل به اصلاح در

^۱. Alexander Lukin

سیستم مالی بین‌المللی و افزایش نقش کشورهای غیر غربی در موسساتی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول ۵. نیازمندی روسیه و چین به همدیگر به عنوان شرکای اقتصادی ۶. افزایش همکاری‌های مسکو و پکن در مناطقی مانند سیبری، شرق دور روسیه و مناطق شمال شرقی چین ۷. همکاری روسیه و چین در سازمان‌های منطقه‌ای آسیای مرکزی مانند سازمان همکاری شانگهای ۸. حمایت روسیه و چین از همدیگر در مبارزه با جدایی‌طلبی داخلی و عدم تمایل آنها به دخالت در امور داخلی یکدیگر (Lukin, 2018:78-79). تقارن دیدگاه روسیه و چین در مورد شکل‌گیری اوراسیای بزرگتر از این جهت نیز حائز اهمیت است که این دو کشور بنیاد بسیاری از روندهای گسترده بین‌المللی را نیز شکل دادند. نهادها و سازمان‌های بین‌المللی مانند بریکس، سازمان همکاری شانگهای، اتحادیه اقتصادی اوراسیا، کمربند اقتصادی ابریشم و سایر طرح‌های دیگر منطقه‌ای در جهت تامین منافع روسیه و چین و افزایش نفوذ آنها در نظام بین‌المللی طراحی شده‌اند. (Flockhart, 2016:23).

نتیجه‌گیری

مهم‌ترین ویژگی نظام بین‌المللی کنونی توزیع نابرابر قدرت میان بازیگران اصلی یا به عبارتی قدرت‌های بزرگ است. این عدم توازن باعث شده است که کشوری مانند ایالات متحده آمریکا با توجه به مزایای اقتصادی و سیاسی، خود را تنها قطب نظام بین‌الملل بداند و سایر بازیگران مانند چین و روسیه و بسیاری از کشورهای نوظهور در پی به چالش کشیدن آن باشند. این وضعیتی است که پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تا زمان حال بر نظام بین‌الملل حاکم بوده است. با این وجود حوادثی مانند ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، بحران مالی ۲۰۰۸ و گسترش جهانی‌شدن این فرضیه را شکل داده است که نظم تک قطبی ایالات متحده آمریکا از قدرت سابق خود برخوردار نیست و نظام بین‌الملل کنونی در حال گذار به یک وضعیت جدید است. یکی از نشانه‌های این امر، تلاش بازیگران مختلف نظام بین‌المللی در جهت مرکزیت‌زدایی از نظام بین‌الملل و شکستن ماهیت قدرت آن است به گونه‌ای که سایرین هم بتوانند از منافع آن بهره ببرند.

آن چیزی که این روند را تسهیل می‌کند، روی آوردن کنشگران به شکل دادن قطب‌های منطقه‌ای است. این قطب‌های منطقه‌ای چه در قالب سازمان‌های منطقه‌ای، مانند آ.سه.آ.ن، سازمان همکاری شانگهای و چه در قالب طرح‌های اقتصادی با هدف همگرایی منطقه‌ای و

بین‌المللی مانند بریکس، کمربند اقتصادی ابریشم، اتحادیه اقتصادی اوراسیایی و غیره یک هدف عمده را دنبال می‌کنند که عبارت است از ایجاد قطب‌های متعدد قدرت و مرکزیت‌زدایی از نظام بین‌الملل و فراهم کردن زمینه انتقال نظام بین‌المللی به یک نظام چندقطبی. این تلاش از آن جهت حائز اهمیت است که قدرت‌های بزرگ عمدتاً تلاش می‌کنند از رویارویی مستقیم با همدیگر (به ویژه قدرت‌هایی مانند چین و ایالات متحده آمریکا که از نظم بین‌المللی بهره می‌برند) اجتناب کنند و این رقابت برای قدرت را از طرق غیرمستقیم مانند نظم منطقه‌ای جدید پیگیری کنند.

طرح اوراسیای بزرگتر روسیه را نیز می‌توان بخشی از همین روند دانست. با توجه به افول روابط روسیه و غرب در بعد از تحولات اوکراین و متعاقب آن چرخش در سیاست خارجی روسیه به سمت شرق طرح اوراسیای بزرگتر نشان دهنده تمایل روسیه برای بازگشت به حوزه نفوذ اصلی و شکل دادن به نظم منطقه‌ای است که عاری از نفوذ غرب و یا در کمترین حد خود باشد. در این شرایط، طرح اوراسیای بزرگتر روسیه نشان دهنده دشمنی روسیه با رهبری جهانی ایالات متحده و نظم لیبرال است. از این چشم‌انداز حتی بسیاری عقیده دارند دارند که برای روسیه خیلی مهم نیست که آیا طرح اوراسیای بزرگتر واقع‌بینانه است یا نه و یا جزئیات آن چیست، بلکه کرملین بیشتر به دنبال بنیانی برای اجماع غیرغربی است و در مورد جزئیات و الگوهای آن خیلی حساس نیست.

از سوی دیگر، رهبران کرملین نسبت به شناسایی روسیه به عنوان قدرت بزرگ حساس هستند و به طور عمده در حوزه منطقه‌ای تلاش دارند این امر را از طریق گسترش جغرافیایی پیگیری کنند. با توجه به حساسیت‌های موجود نسبت به عملکرد روسیه در نظام بین‌الملل، پیگیری این توسعه‌طلبی در قالب طرح‌هایی مانند اوراسیای بزرگتر تبعات بسیار کمتری برای سیاست خارجی روسیه به همراه دارد. همراهی چین نیز انگیزه‌ای دوچندان برای روسیه به ارمغان می‌آورد. با توجه به اشتراکات منافع روسیه و چین در حوزه اوراسیا شکل‌گیری و قدرت‌یابی چین بلوکی از قدرت در شرق می‌تواند به افزایش جایگاه بین‌المللی روسیه کمک شایانی برساند. به ویژه این که در قالب این طرح زمینه‌های همکاری با مناطق مختلف از جمله خاورمیانه و آسیا و پاسفیک در نظر گرفته شده است که اهمیت این طرح را دوچندان می‌کند.

منابع و مأخذ

- Allison, G. (2018), "The Myth of the Liberal Order", Foreign Affairs, Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/2018-06-14/myth-liberal-order>, Accessed on: 16.05.2019.
- Bezrukov, L. A. (2018), "The Geographical Implications of the Creation of "Greater Eurasia", *Geography and Natural Resources*, Vol.39, No. (4), pp.287-295.
- Bordachev, T. (2018), "Greater Eurasia and Russian Foreign Policy Priorities", *Asian Politics & Policy*, Vol.10, No. (4), pp. 597-613.
- Brooks, S. G., Wohlforth, W. C. (2016), " *America Abroad: The United States' Global Role in the 21st Century*", Oxford University Press.
- Cerny, P. G., Prichard, A. (2017), "The new anarchy: Globalization and Fragmentation in World Politics", *Journal of International Political Theory*, Vol.13, No. (3), pp. 378-394.
- Cooley, A. (2019), " *Tending the Eurasian Garden: Russia, China and the Dynamics of Regional Integration and Order*", In Sino-Russian Relations in the 21st Century (pp. 113-139). Palgrave Macmillan, Cham.
- Chebankova, E. (2017), "Russia's Idea of the Multipolar World Order: Origins and Main Dimensions", *Post-Soviet Affairs*, Vol.33, No. (3), pp. 217-234.
- Flockhart, T. (2016) "The Coming Multi-Order World", *Contemporary Security Policy*, Vol.37, No. (1), pp. 3-30.
- Freire, M. R. (2016) " *Russian Foreign Policy and the Shaping of a 'Greater Europe'*", In Security in Shared Neighbourhoods (pp.35-52). Palgrave Macmillan, London.
- Gurganus, J. Rumer, E. (2019), "Russia's Global Ambitions in Perspective", Carnegie endowment, Available at: <https://carnegieendowment.org/2019/02/20/russia-s-global-ambitions-in-perspective-pub-78067>, Accessed on: 1.03.2019.
- Ikenberry, G. J. (2005), "Power and Liberal Order: America's Postwar World Order in transition", *International Relations of the Asia-Pacific*, Vol. 5, No. 2, pp.133-152.
- Kaczmarek, M. (2018), "Russian-Chinese relations in Eurasia: harmonization or subordination?" *Finnish Institute of International Affairs*, No.238.
- Kaczmarek, M., Rodkiewicz, W. (2016) "Russia's Greater Eurasia and China's New Silk Road: Adaptation Instead of Competition", OSW Centre for Eastern Studies.
- Karaganov, S. (2016), "From East to West, or Greater Eurasia", *Russia in Global Affairs*, Available at: <https://eng.globalaffairs.ru/pubcol/From-East-to-West-or-Greater-Eurasia-18440>, Accessed on: 12.09.2019.
- Karaganov, S. (2018), "The New Cold War and the Emerging Greater Eurasia", *Journal of Eurasian Studies*, Vol.9, No. (2), pp.85-93.
- Köstem, S. (2019), *Russia's Search for a Greater Eurasia: Origins, Promises,*

-
- and Prospects", " Kennan Cable No. 40, Kennan Institute, Available at: https://www.wilsoncenter.org/publication/kennan-cable-no-40-russias-search-for-greater-eurasia-origins-promises-and-prospects#_ednref2, Accessed on: 23.12.2019.
- Krauthammer, CH. (1990), "The Unipolar Moment", Foreign Affairs, Available at: <https://www.foreignaffairs.com/articles/1991-02-01/unipolar-moment>, Accessed on: 22 Aug 2019.
- Kuznetsova, A. (2017), " Greater Eurasia: Perceptions from Russia, the European Union, and China", Russian International Affairs Council", Available at: <https://russiancouncil.ru/en/analytics-and-comments/analytics/greater-eurasia-perceptions-from-russia-the-european-union-and-china/>, Accessed on: 16.04.2019.
- Lewis, D. G. (2018), " Geopolitical Imaginaries in Russian Foreign Policy: The Evolution of 'Greater Eurasia'", *Europe-Asia Studies*, Vol.70, No. (10), pp.1612-1637.
- Li, Y. (2018)"The Greater Eurasian Partnership and the Belt and Road Initiative: Can the two be Linked?" *Journal of Eurasian studies*, Vol.9, No. (2), pp. 94-99.
- Lo, B. (2019), " Greater Eurasia: The Emperor's New Clothes or the Idea who's Time Has Come?" Institut Français des Relations Internationales (Ifri), Russie.Nei. Reports, No.27
- Lukin, A. (2018), "*Russia, China, and the Emerging Greater Eurasia*", in *International Relations and Asia's Northern Tier* (pp. 75-91). Palgrave, Singapore.
- Lukin, A. (2019), "Russian–Chinese Cooperation in Central Asia and the Idea of Greater Eurasia", *India Quarterly*, Vol.75, No. (1), pp.1-14.
- Makarychev, A., Morozov, V. (2011), "Multilateralism, Multipolarity, and Beyond: A Menu of Russia's Policy Strategies", *Global Governance*, Vol.17, No.353.
- Mearsheimer, J. J. (2001), "*The Tragedy of Great Power Politics*", WW Norton and Company.
- Plenary session of St Petersburg International Economic Forum (2016), Available at: <http://en.kremlin.ru/events/president/news/52178>, Accessed on: 18.05.2019.
- Rolland, N. (2019), "A China–Russia Condominium over Eurasia", *Survival*, Vol.61, No.1, pp. 7-22.
- Rozman, G. (2018)" *The Russian Pivot to Asia*", In *International Relations and Asia's Northern Tier*", (pp. 13-26). Palgrave, Singapore.
- Smith, S. (2002)" The End of the Unipolar Moment? September 11 and the Future of World Order", *International Relations*, Vol. 16, No. (2), pp.171-183.

- Subacchi, P. (2010) " *The Role of the United States in the Post-Crisis Economic Order*", *America and a Changed World: A Question of Leadership*. London: John Wiley & Sons, pp.258-274.
- Trenin, D. (2014), " *From Greater Europe to Greater Asia, The Sino-Russian Entente*", Carnegie Moscow Center.
- Tsvyk, A.V. (2018), "Greater Europe, or Greater Eurasia, in Search for New Ideas for the Eurasian Integration", *RUDN Journal of Sociology*, Vol. 18 No. 2, pp.262-270.
- Valdai Discussion Club, (2013), " TRANSCRIPT: [Putin at] Meeting of the Valdai International Discussion Club [partial transcript]", Available at: <http://russialist.org/transcript-putin-at-meeting-of-the-valdai-international-discussion-club-partial-transcript/>, (Accessed on: 03.07.2019).
- Waltz, K. N. (2000)," Structural Realism after the Cold War", *International Security*, Vol. 25, No. 1, pp. 5-41.
- Wong, Ka-Ho, (2018), " A Comparative Study of the Greater Eurasian Partnership: The Chinese and Russian Perspectives ", Russian international Affairs Council, available at: <https://russiancouncil.ru/en/blogs/frankywongk/a-comparative-study-of-the-greater-eurasian-partnership-the-chinese-an/>, Accessed on: 06.06.2019.